

اسالیب تأکید در نحو

علی محمد خانی^۱

^۱ طلبه پایه دوم مدرسه شهیدین رحمه الله علیهما

۱ چکیده

یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین اسالیب موجود در زبان عربی، اسلوب تأکید می‌باشد. این اسلوب علاوه بر نحو و لغت، در بلاغت نیز خود را نشان داده و در هر یک از این علوم به صورت مجزا قابل پیگیری است. تأکید در هر جمله، خود را به گونه‌ای نشان می‌دهد و در هر شرایط، بخش خاصی از کلام را مورد تأکید قرار می‌دهد. بررسی این اسالیب به صورت دقیق و معناشناسی آنها برای درک هرچه بهتر کلام عرب بسیار مفید است و این پژوهش، آغازی برای این هدف است. اسلوب‌های تأکید در این پژوهش به سه دسته ی نقش‌های نحوی، حروف و جملات خاص تقسیم شده و ذیل هر کدام توضیحاتی پیرامون اسلوب داده شده است.

۲ کلید واژه

تأکید، توکید، اسالیب تأکید، اسالیب نحوی

۳ مقدمه

با کمی دقت در متون ادبیات عرب، مشخص می‌شود که تأکید از پرتکرارترین اسلوب‌های این زبان به شمار می‌رود. از چند جهت بررسی پیرامون این اسلوب، مفید و حتی لازم است: جهت اول اینکه با توجه به نقش نحوی تأکید که ذیل توابع بیان شده است، عموم عرب‌آموزان به دیگر اسلوب‌هایی که افاده تأکید می‌کنند توجهی ندارند و این، سبب برداشت ناقص و در بعضی موارد اشتباه از یک کلام می‌شود.

به عنوان جهت دوم می‌توان گفت در هر کدام از جملات دارای اسلوب‌های تأکید، تأکید بر قسمت مشخصی از کلام انجام می‌شود؛ درحالی که در اکثر موارد، مخاطب بدون پیشینه لازم با این اسلوب روبرو شده و برداشت کاملی از کلام نمی‌کند.

جهتی دیگری که برای این موضوع می‌توان بیان کرد، کمتر پرداختن کتب ادبی به مسأله تأکید و اسالیب آن و به‌خصوص جمع‌آوری آنها در یک مجموعه واحد است که اینکار باعث تحکیم این معنا در ذهن مخاطب و دقت بیش از پیش او در هنگام مواجهه با این اسالیب می‌شود.

با توجه به نکات بیان شده در ضرورت این موضوع، سعی در جمع‌آوری این اسلوب‌ها در یک مجموعه شده‌است. هرچند این بحث پیشینه زیادی ندارد و اکثر تحقیقات در این زمینه، به عنوان مقدمه برای تطبیق در متون ادبی انجام گرفته است و واضح است که این پژوهش‌ها از دقت کافی برخوردار نیستند. (مانند: «التوکید فی سوره الکهف، و مریم، وطه: درسه تحلیلیه نحویه» نوشته محمد کمال بن عبدالحکیم و همکاران و «أسلوب التوکید فی القرآن الکریم درسه بلاغیه نحویه سوره یوسف أنموذجا» نوشته کریمه لبعیلی)

در این پژوهش، اسلوب‌های جمع‌آوری شده، در سه بخش «نقش‌های نحوی»، «حروف» و «جملات خاص» تقسیم شده‌اند. در بخش «حروف»، با توجه به اینکه حروف معانی زیادی مفید تأکید هستند و از طرفی در اکثر کتب نحوی، بحث از این حروف انجام گرفته است، این بخش به عهده خواننده گذاشته شده و به یک مراجعه بسنده شده‌است.

از طرفی مختلف بودن نظرات نحوات درباره این اسالیب، باعث شد که برای رعایت ایجاز پژوهش، از بیان آراء گوناگون (مگر در مواردی که فایده چشمگیری وجود داشت) خودداری شود. در اینجا، به جهت آشنا شدن ذهن مخاطب با معنای تأکید، تعریف لغوی و اصطلاحی تأکید آورده می‌شود. معنای لغوی تأکید:

«وَكَّدَ: وَكَّدَ الْعَهْدَ وَالْعَهْدَ: أَوْثَقَهُ، وَالْهَمْزُ فِيهِ لُغَةٌ. يُقَالُ: أَوْكَدْتُهُ وَأَكَّدْتُهُ وَإِكَادًا، وَبِالْوَاوِ أَفْصَحُ، أَيْ شَدَّدْتَهُ، وَتَوَكَّدَ الْأَمْرُ وَتَأَكَّدَ بِمَعْنَى. وَيُقَالُ: وَكَّدْتُ الْيَمِينَ، وَالْهَمْزُ فِي الْعَهْدِ أَجُودٌ، وَتَقُولُ: إِذَا عَقَدْتَ فَأَكَّدْ، وَإِذَا حَلَفْتَ فَوَكَّدْ... وَوَكَّدَ الرَّحْلَ وَالسَّرَجَ تَوَكَّدًا: شَدَّهُ.» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۴۶) «(التأکید) لُغَةٌ فِي التَّوَكُّيدِ وَقَدْ (أَكَّدَ) الشَّيْءَ وَوَكَّدَهُ وَالْوَاوُ أَفْصَحُ.» (الرازی، ۱۴۲۰ ق، ص ۱۹) «أَكَّدْتُهُ تَأَكُّدًا فَتَأَكَّدُ وَيُقَالُ عَلَى الْبَدَلِ وَكَّدْتُهُ وَمَعْنَاهُ التَّقْوِيَةُ...» (الفيومي، ۱۴۱۴ق، ص ۷)

معنای اصطلاحی تأکید:

تأکید تابعی است که متبوع خود را در ارتباط آن یا دربرگرفتن آن تثبیت می‌کند. بعضی نیز تأکید را بیان دوباره معنایی که (قبل از آن) حاصل شده است، دانسته‌اند. (الجرجانی، ۱۴۰۳ق، ص ۷۱) به عبارت دیگر تأکید، لفظی است که برای تقریر و تثبیت معنای ماقبل از خود استفاده می‌شود. (الکفوی، ۱۰۹۴ ق، ص ۲۶۷)

تأکید در اصطلاح به دو معنا اطلاق می‌شود:

الف) تثبیت کردن معنایی در ذهن مخاطب.

ب) لفظی که دلالت بر تقریر لفظ موکد می‌کند.

مراد نحویون از تعریف «التأکید لفظ یفید تقویه ما یفیده لفظ آخر، وهو أعم من أن یكون تابعا له» معنای دوم بیان شده

می‌باشد. (التهانوی، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۸۳)

نکته قابل توجه این است که تأکید دو نوع مفرد و مرکب در جملات عربی را دربر می‌گیرد. به عبارت دیگر عرب در کلامش هرچه را که نیاز به تثبیت داشته، تأکید کرده است. برای مثال گاهی تمام حکم را تأکید کرده است و گاهی بخشی از حکم و گاهی مضمون حکم را؛ یا اینکه گاهی خود لفظ را تأکید کرده است و گاهی مضمون لفظ را. (السامرائی، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۱۳۱)

۴ اسالیب تأکید

۴/۱ تأکید به وسیله نقش‌های نحوی

۴/۱/۱ تابع تأکید

همانطور که بیان شد، کثیری از نحوین معنای تأکید را در باب تابع خلاصه کرده‌اند. شاید دلیل این موضوع، توجه و تمرکز آنها بر اعراب و دسته بندی کلمات براساس اعراب باشد. این تفکر را می‌توان به وضوح در گفتار آنها نیز مشاهده کرد.

مثلا جناب زمخشری اینطور بیان کرده است: «التأکید صریح و غیر صریح، هو علی وجهین: تکریر صریح و غیر صریح، فالصریح نحو قولک: "رأیت زیدا زیدا"، و غیر الصریح نحو قولک: "فعل زید نفسه، وعینه " و، "القوم أنفسهم، وأعیانهم " و، "الرجلان کلاهما " و، "لقت قومک کلهم "، "والرجال أجمعین" (الزمخشری، ۵۱۵ق، ص ۱۱۱) با این وجود، بعضی از نحوین متوجه اشکالاتی در این زمینه شده و سعی در بیان آن داشته‌اند. برای نمونه التهانوی در ضمن بیان معنای تأکید می‌گوید: «وأما ما قیل من أنّ التأکید الاصطلاحی إنما یکون بألفاظ مخصوصة أو بتکریر اللفظ فأراد بالتأکید التأکید الذی هو أحد التوابع الخمسة، کیف وقد قالوا الوصف قد یکون للتأکید، وأیضا قالوا ضربت ضربا للتأکید ونحو ذلك...» (التهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۳۷۲)

نتیجه اینکه (اکثر) نحات تأکید را به دو دسته لفظی و معنوی تقسیم کرده‌اند و در این دو منحصر دانسته‌اند. همانطور که جناب ابن حاجب در بحث از ضمیر فصل می‌گوید: «لا جائز أن یکون تأکید، لأنه لو کان تأکید لم یخل إما أن یکون لفظیا وأما أن یکون معنویا. لا جائز أن یکون لفظیا، لأن اللفظی إعادة اللفظ الأول بعینه إن کان ظاهرا... ولا جائز أن یکون معنویا لأن المعنوی بألفاظ تحفظ ولا یقاس علیها.» (ابن حاجب، ۱۴۰۹ق، ج ۲،

ص ۸۱)

۴/۱/۱/۱ تأکید لفظی

غرض از تأکید لفظی، اطمینان از شنیده شدن واژه (یا فهمیدن معنا) و ازاله شک در حالی که متکلم، خوف فراموشی دارد بیان شده است.

این غرض با تکرار یک لفظ (بعینه)، تحقق می‌بخشد. بعضی نیز اضافه کرده‌اند که می‌توان به جای خود واژه، از هم معنای آن استفاده کرد. واژه موکد می‌تواند بنابر غرض متکلم اسم (مانند: جاء محمد محمد) ، فعل (مانند: جاء جاء محمد) یا حرف (مانند: نعم نعم جاء محمد) باشد. (عبد الحمید، ۱۴۲۶ق، ص ۹۳)

مرحوم رضی، لفظ موکد را به نحو دیگری تقسیم می‌کنند:
الف) اعاده کردن خود لفظ

این نوع، همان موردی است که در بالا به آن اشاره شد و در اینجا به چند مثال اکتفا می‌کنیم:

- كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (فجر، ۲۱)
- وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (انفطار، ۱۷ و ۱۸)
- فَأَيْنَ إِلَى آيِنِ النَّجَاءِ بِيغْلَتِي / أَتَاكَ أَتَاكَ اللَّاحِقُونَ أَحْبَسَ أَحْبَسَ^۲

ب) إتباع

این نوع، تبعیت از وزن موکد یا بیان آن به صورت اشباع و تأکید است، در حالی که لفظ موکد به تنهایی در کلام استعمال نمی‌شود. (الکفوی، ۱۰۹۴ق، ص ۳۵) بعضی نیز به اعتبار فائده آن در کلام، آن را به «تقویة اللفظ بموازنة مع اتفاقهما فی الحرف الأخير» تعریف کرده‌اند؛ (ابن مالک، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۳۶۷) مانند: عَطْشَانُ نَطْشَانُ.

وجه تسمیه اتباع، تبعیت لفظ دوم از لفظ اول، بنابر تأکید است و متکلم لفظ دوم را به

تنهایی، بیان نمی‌کند. (سیوطی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۲۴)

اکثر نحوات اتباع را داخل در حکم تأکید دانسته‌اند مانند ابن قتیبه در تأویل مشکل القرآن:

«وربما جاءت الصفة فأرادوا توکیدها، واستوحشوا من إعادتها ثانية لأنها كلمة واحد، فغیروا منها حرفا، ثم أتبعوها

الأولى. كقولهم: (عطشان نطشان) كرهوا أن يقولوا: عطشان عطشان، فأبدلوا من العين نونا. وكذلك قولهم: (حسن

بسن) كرهوا أن يقولوا: حسن حسن، فأبدلوا من الحاء باء. و (شيطان ليطان) في أشباه له كثيرة.» (ابن قتیبه،

۱۴۳۱ق، ص ۱۵۰)

مرحوم رضی اتباع را نیز به سه دسته تقسیم کرده‌اند. (رضی، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۳۶۷)

۴/۱/۱/۲ تأکید معنوی

^۲ البيت من بحر الطویل، وهو لقائل مجهول، يطلب النجاء له وبلغته ممن يطاردونه، وهو فی الخصائص (۱۰۳/۳)

نحویون اتفاق دارند که تأکید معنوی، تابعی است برای زائل کردن شک و توهم. بعضی نیز آن را تعریف کرده‌اند به تابعی که احتمال سهو یا توسع در متبوع را رفع می‌کند. (عبدالحمید، ۱۴۲۶ق، ص ۹۳)

تأکید معنوی به دو دسته تقسیم می‌شود:
الف) تأکیدی که توهم غیریت را دفع می‌کند.
این نوع تأکید با دو لفظ "نفس و عین" انجام می‌شود؛ مانند: "جاء زیدُ نفسه" که در آن "نفسه" تأکید "زید" است و توهم در تقدیر بودن "جاء خبر زید" او رسوله" را دفع می‌کند.
ب) تأکیدی که توهم جزئیت و بعضیت را دفع می‌کند.
این نوع تأکید با الفاظ "کل، کلا، کلثا و جمیع" انجام می‌شود؛ مانند: "كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينَةٌ" (مدثر، ۳۸)

به دلیل رعایت اختصار، از بیان تفصیل مباحث و شروط، خودداری می‌کنیم. می‌توانید با مراجعه به کتب نحوی، این مباحث را دنبال کنید.^۳

۴/۱/۲ تمییز

همانطور که روشن است، برای بیان یک معنا در زبان عربی، یک راه اصلی وجود دارد که عموم مردم برای افاده این معنا، از این اسلوب استفاده می‌کنند؛ اما گاهی متکلم این اسلوب را تغییر می‌دهد و بنا بر غرضی، با اسلوب دیگری معنا را افاده می‌کند. برای مثال جمله «إنشرح صدر الأب» ترکیب اصلی و «إنشرح الأب صدراً» ترکیب محوّل است.
از آنجا که قاعده‌ای عمومی وجود دارد که «کل تغییر فی المبنى يؤدي إلى التغيير فی المعنى» پس باید به تفاوت معنوی این دو ترکیب توجه کنیم.
با بررسی کلام نحوات متوجه می‌شویم که یکی از مهم‌ترین اغراض متکلم، تأکید بر واژه متأخر است (که آن را تمییز نامیده‌اند).^۴

^۳ شرح تسهیل لابن مالک ۲۸۹/۳، همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع للسیوطی ۱۶۴/۳.

^۴ قول زمخشری: «واعلم أن هذه المميزات عن آخرها أشياء مزاله عن أصلها ألا تراها إذا رجعت إلى المعنى متصفه بما هي متصفه عنه ومناديه على أن الأصل "عندی زيت رطل" و "سمن منوان" و "دراهم عشرون" و "عسل ملء الإناء" و "زبد مثل التمره" و "سحاب موضع كف" وكذلك الأصل وصف النفس بالطيب والعرق بالتصبب والشيب بالاشتعال أو، ن يقال: "طابت

غرض از جمله اشتغال، تأکید است اما تأکیدی محدود به اسمی که بر فعل مقدم شده است و از این اسم به چیزی قبل یا بعد از آن تعدی نمی‌کند، چون اگر می‌خواست چیزی بعد یا قبل از آن اسم را تأکید کند، به همراه چیزی می‌آمد که تأکید آن را تحقق ببخشد.

شاید معنای تأکید در این باب، از این جهت باشد که لفظ، دوبار ذکر شده است (یکبار به صورت ظاهر و بار دیگر به صورت مضمَر). در بار اول لفظ بدون اسناد دادن به آن یا اخبار از آن ذکر می‌شود و در بار دوم، از آن اخبار می‌شود و به آن اسناد داده می‌شود.

زمخشری تفاوت قائل شده است بین زمانی که مفعول مقدم شود و فعل به ضمیر آن مفعول مشغول نشود (مانند *إِيَّاكَ نَعْبُدُ*؛ فاتحه، ۵) و زمانی که فعل به ضمیر مفعول مشغول شود (مانند *وَإِيَّيَ فَرَهَبُونَ*؛ بقره، ۴۰). او درباره وجه دوم بیان می‌کند: «وهو من قولك: زيدا رهبتة. وهو أوكد في إفادة الاختصاص *إِيَّاكَ نَعْبُدُ*» (الزمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۳۱)

مشهور نحویون حال را به دو دسته مؤسسه و موکده تقسیم کرده‌اند. حال موکده، آن حالی است که معنای جدیدی را افاده نمی‌کند بلکه معنای موجود در قبل (صاحب، عامل یا معنای جمله ماقبل) را تقویت و تأکید می‌کند و اگر حذف شود، همان معنا از ماقبل فهمیده می‌شود. (حسن، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۳۶۶)

جناب فراء، مبرد و سهیلی وجود حال موکده را انکار کرده‌اند و تمام مواردی که نحوات حال تأکیدی نامیده‌اند را به حال مؤسسه تأویل برده‌اند. نکته قابل توجه این است که این سه نحوی متعرض انکار حال تأکیدی برای صاحب حال (حال المؤکده لصاحبها که در ادامه خواهد آمد) نشده‌اند چون متقدمین نحوات، آن را نمی‌شناخته‌اند. (ابن هشام، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۸۲)

حال تأکیدی را به سه دسته تقسیم می‌شود: (السامرائی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۰۷)

نفسه" و "تصبب عرقه" و "اشتعل شیب رأسی" لأن الفعل في الحقيقة وصف في الفاعل والسبب في هذه الإزالة قصدهم إلى ضرب من المبالغة والتأكيد. (المفصل في علم العربية، ص ۱۳۳)

۱. تأکید کننده عامل حال

این نوع از حال تأکیدی، به معنای عامل خود است و تفاوتی ندارد که در لفظ با عامل خود مشترک باشد یا اینکه مختلف باشد و صرف هم معنا بودن، کافی است؛ مانند: *وَلَا تَعْتَوُا فِي الْأَرْضِ مُمْسِدِينَ* (بقره، ۶۰) (معنای العثی همان فساد است) و *وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا* (نساء، ۷۹) (معنای أرسلناک این است که "آنک رسول").

۲. تأکید کننده صاحب حال

مانند: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً* (بقره، ۲۰۸) (*كَافَّةً* حال تأکیدی از ضمیر در *ادْخُلُوا* است) و *وَكُوْشَاءَ رَبِّكَ لَأَمِّنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا* (یونس، ۹۹) (*جَمِيعًا* حال تأکیدی از *مَنْ*).

۳. تأکید کننده مضمون جمله ماقبل^۵

این نوع از حال تأکیدی، از مضمون جمله ماقبل آن فهمیده می‌شد ولی حال، آن را تأکید می‌کند؛ مانند «هو المبتنی شاعراً» که «المبتنی» مشهور و معروف به شعر است پس «شاعراً» مضمون جمله قبل را تأکید می‌کند.

نحات برای این نوع حال مؤکده برای مضمون جمله، شروطی را ذکر کرده‌اند که باید جمله اسمیه باشد و دو جزء جمله، دو اسم معرفه و جامد باشد. معرفه بودن به این دلیل که جز معرفه را نمی‌توان تأکید کرد و اینکه دو جزء اسم و جامد باشد به این دلیل که اگر یکی از اجزاء مشتق یا در حکم مشتق باشد، عامل در حال می‌شود و در اینصورت حال تأکید کننده مضمون جمله نخواهد بود.

^۵ فسر الصبان مضمون الجملة في هذا الموضع بأنه "مصدر الخبر مضافا إلى المبتدأ إذا كان الخبر مشتقا، والكون العام مضافا إلى المبتدأ ومخبرا عنه بالخبر إذا كان الخبر في الجملة جامدا.

وقد سبقه الزمخشري في "مفصله" بقوله: "والحال المؤكدة هي التي تجيء على أثر جملة عقدها من اسمين، لا عمل لهما" يريد أنهما جامدان" لتوكيد خبرها وتقرير مؤاده، ونفي الشك عنه، وذلك قولك: زيد أبوك عطوفا، وهو زيد معروف، وهو الحق بينا، ألا ترى كيف حقت بالعطوف الأبوة، وبالمعروف، والبين أن الرجل زيد، وأن الأمر حق، وفي التنزيل: {هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ} ، وكذلك: أنا عبد الله أكلا كما يأكل العبيد؛ وفيه تقرير للعبودية، وتحقيق لها، وتقول: أنا فلان بطلا شجاعا وكریما جوادا؛ فتحقق ما أنت متسم به، وما هو ثابت في نفسك". ولمزيد من الإيضاح، انظر المفصل، للزمخشري: ۶۳-۶۴ وحاشية الصبان: ۱۸۵ / ۲. (أوضح المسالك، ۲/۲۸۲)

جناب سامرائی بیان می‌کند که دلیل نحات برای اینکه دو اسم جامد باشند، صحیح نیست چون گاهی حال تأکیدی از مضمون جمله با اسماء جامد و مشتق می‌آید که به حسب دلالت آنهاست؛ مانند: (هو الظالم مکروها و هو العادل محبوبا)^۶

همچنین ایشان شرط معرفه بودن را رد می‌کنند و این را شرط بصریون در تأکید معنوی که تابع است می‌داند در حالی که این شرط ربطی به بحث حال تأکیدی ندارد و صحیح است که مثلاً عامل حال را تأکید کنیم در حالی که صاحب حال، نکره باشد؛ مانند: «قضیت سته أيام کامله»^۷.

بسیاری از نحویون برای حال تأکیدی، عامل در تقدیر می‌گیرند و آن را واجب الحذف می‌دانند.^۸ برای مثال در جمله «محمد أخوک عطوفاً» عامل «أحقه» را قبل از «عطوفاً» در تقدیر می‌گیرند. صاحب معانی النحو به این نکته نیز اشکالی از جهت معنا وارد می‌کنند. ایشان می‌گویند اگر این لفظ را در تقدیر بگیریم، اینطور فهمیده می‌شود که او را در هنگام عطفش شناختم در حالی که معنای کلام اصلی، این نیست. (السامرائی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۱۱)

۴/۱/۵ مفعول مطلق

قبل از شروع به بحث درباره مفعول مطلق، خوب است تقسیمی که نحات از فوائد معنوی مصدر بیان کرده‌اند را مرور کنیم: (حسن، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۰۷)

۱. گاهی غرض از مصدر، تأکید (لفظی) عامل مذکور ماقبل از آن است که به قوت آن عامل می‌افزاید و آن را تقریر می‌کند یا به عبارتی دیگر شک و احتمال مجاز را از میان برمی‌دارد. این معنا با مصدر منصوب مبهم، تحقق پیدا می‌کند؛ مانند: «بلع الحوت الرجل بلعاً» و «طارت السمكة فی الجو طیراناً».

۲. گاهی نیز غرض از مصدر منصوب، دو چیز متلازم است که آن دو تأکید و بیان نوع هستند و بیان نوع، مهم‌تر از تأکید است؛ مانند: «وإن الساعة لآتية فاصفح الصَّفحَ الجمیلَ» (حجر، ۸۵)

^۶ برای مطالعه بیشتر ر.ک معانی النحو، ۳۰۹/۲.

^۷ برای مطالعه بیشتر ر.ک معانی النحو، ۳۱۰/۲.

^۸ نظر دیگری نیز وجود دارد: وقال الزجاجی: العامل هو الخبر لکوه مؤولا بمسمى نحو: أنا حاتم سخیا، وليس بشيء لأنه لم یکن سخیا وقت تسميته بحاتم، ولا یقصد القائل بهذا اللفظ هذا المعنی، وأیضا لا یطرد ذلك فی نحو: {هذه ناقة الله لکم آیه فذروها تأکل فی أرض الله ولا تمسوها بسوء فیأخذکم عذاب قریب} [هود: ۶۴]، وغیر ذلك مما لیس الخبر فیه علماً".

نکته مهمی که وجود دارد این است که در مصادر ممکن نیست بیان نوع بدون تأکید معنای عامل تحقق ببخشد.

۳. غرض از مصدر گاهی نیز تأکید معنای عامل و بیان عدد به صورت متلازم است و بیان عدد، مهم تر از تأکید در این موارد است؛ مانند: «قرأت الكتاب قراءتين».

اینجا نیز بیان عدد بدون معنای تأکید، ممکن نیست.

۴. گاهی غرض از مصدر، تأکید، بیان نوع و بیان عدد به صورت متلازم و مجتمع است؛ مانند:

«رحلت لبلاد الشام ثلاث رحلات جميلات».

از تقسیم بیان شده مشخص شد که در تمامی موارد، معنای تأکید ثابت است و معانی دیگر (بیان نوع و عدد) ممکن است وجود داشته باشند. به همین سبب است که بعضی از نحوات مصدر را به دو دسته مبهم و مختص تقسیم کرده‌اند. مصدر مبهم، مصدری است که معنای عامل مذکور را تأکید می‌کند و مصدر مختص، مصدری است که علاوه بر تأکید، بیان نوع یا عدد یا هر دو را نیز دارد.^۹ نحویون مصدر منصوبی که خودش دلالت بر یکی از انواعی که گذشت را داشته باشد، مفعول مطلق نامیده‌اند.^{۱۰}

در تعریف و تقسیم مشهور نحوات، مفعول مطلق تأکیدی را تأکید برای عامل دانسته‌اند^{۱۱}؛ همانطور که مرحوم رضی می‌فرماید: «المراد بالتأکید، المصدر الذی هو مضمون الفعل بلا زیادة شیء علیه، من وصف، أو عدد، و هو فی الحقیقة تأکید لذلك المصدر المضمون، لکنهم سموه تأکیداً للفعل توسعاً، فقولک: ضربت بمعنی: أحدثت ضرباً، فلما ذكرت بعده ضرباً، صار بمنزلة قولک: أحدثت ضرباً ضرباً، فظهر أنه تأکید للمصدر المضمون وحده، لا للإخبار و الزمان اللذین تضمنهما الفعل» (رضی، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۹۸)

درحالی که اگر با دقت بیشتری این موضوع را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که فعل از حدث و زمان تشکیل شده است در حالی که مفعول مطلق، صرفاً حدث را تأکید می‌کند و دلالتی بر تأکید زمان ندارد. علاوه بر این، اگر متکلم بخواهد فعل را (به صورت کامل) تأکید کند، خود فعل را تکرار می‌کند (مانند: قام قام محمد) یا اگر بخواهد صرفاً زمان فعل را تأکید کند، از ظروف استفاده می‌کند

^۹ قسمه بعض آخر ثلاثة أقسام؛ هی: المؤکد لعامله المذكور، و المؤکد المبین لنوعه، و المؤکد المبین لعدده، و سکت عن المؤکد المبین للنوع و العدد معاً؛ لأنه مرکب من الأخيرین؛ فهو مفهوم و مقبول بدهائه. و نتیجه التقسیم واحده. (النحو الوافی، ۲/۲۰۹)

^{۱۰} فالمفعول المطلق تسمیة یراد منها: المصدر المنصوب المبهم أو المختص. و قد یراد منها: النائب عن ذلك المصدر فهی تسمیة صالحه لكل واحد منهما، تنطبق علیه.

^{۱۱} وذهب بعضهم إلى أن المصدر المؤکد " عوض عن تکرار الفعل مرتین. فقولک (ضربت ضرباً) بمنزلة قولک (ضربت ضربت) ثم عدلوا من ذلك، واعتاضوا عن الجملة بالمفرد". وهذا لیس بسدید ولو کان أمر كذلك لألغی التوکید اللفظی.

(مانند: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا (اسراء، ۱) و قام محمد حینا) و اگر بخواهد صرفاً حدث را تأکید کند، از مفعول مطلق استفاده می‌کند (مانند: قمت قیاما).

پس این قسم از مفعول مطلق، عامل برای مصدر عامل خود است، چه آن عامل فعل باشد و چه وصف باشد (با توضیحاتی که گذشت)؛ مانند: «محمد قائم قیاما». جناب سامرائی درباره مفعول مطلق تأکیدی، نظری متفاوت با مشهور نحات دارد که به جهت رعایت اختصار از بیان آن صرف نظر می‌کنیم. (السامرائی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۱۵۳)

۴/۱/۶ استثناء

یکی از ادات مطرح شده توسط نحات برای استثناء، «إِلَّا» است که نحوین ذیل بحث از آن، حکم تکرار آن را نیز بیان کرده‌اند.

گاهی اوقات غرض از تکرار إِلَّا، تأکید لفظی محض و تقویت إِلَّا استثنائیه ای است که قبل از آن آمده است و (إِلَّا دوم) افاده استثنای جدید نمی‌کند. در این حالت برای اَلَا دو صورت اتفاق می‌افتد: (حسن، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۳۱۲)

۱. إِلَّا با شرایطی که ذکر شد، بعد از «واو عاطفه» قرار بگیرد و صحیح نیست که بعد از دیگر حروف عطف قرار بگیرد.

مانند: أحب ركوب السفن إلا الشراعية و إلا الصغیره.

«واو» حرف عطف است، «إِلَّا» دوم تأکید لفظی است و افاده استثناء ندارد و «الصغیره» عطف به «الشراعية» است، پس مستثنی به سبب عطف است و نه به سبب إِلَّا مکرر.

۲. إِلَّا مکرر بعد از حرف عطف نیاید ولی لفظی که بلافاصله بعد از آن آمده است، با مستثنی (که توسط إِلَّا اول مستثنی شده است) در معنا و مدلول، اتفاق داشته باشد. حتی اگر این دو لفظ از جهت حروف هجائیه نیز با یکدیگر تفاوت داشته باشند، باز نکته گفته شده صحیح است.

اگر «إِلَّا» دوم را حذف کنیم، در ضبط و اعراب تغییری ایجاد نخواهد شد و «إِلَّا» مکرر از این جهت، اثری ندارد.

مانند: «..... لا ... تمرر بهم إلا الفتى إلا العلاء»^{۱۲}

هر دو صورت بالا در شعر زیر جمع شده است:

«مَا لَكَ مِنْ شَيْخِكَ إِلَّا عَمَلُهُ ... إِلَّا رَسِيمُهُ وَإِلَّا رَمَلُهُ»^{۱۳}

۴/۱/۷ ضمیر فصل

بصریون «ضمیر فصل» را «فصل» گفته‌اند چون بین خبر و تابع فاصل می‌شود و کوفیون به آن «عماد» گفته‌اند چون معنای کلام به آن اعتماد می‌کند و بعضی از کوفیون به آن «دعامه» گفته‌اند چون کلام را تقویت و تأکید می‌کند.

فائده ضمیر فصل، تأکید است و به همین دلیل، نمی‌تواند با تأکید جمع شود.

در قرآن کریم، مثال‌های زیادی از ضمیر فصل وجود دارد:

- وَأَوْلَيْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (بقره، ۵)
- إِنَّا لَنَحْنُ الْعَلْبُونَ (شعراء، ۴۴)
- إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ (انفال، ۳۲)

۴/۲ تأکید با حروف زائده

درباره حروف زائده و علی‌الخصوص معانی آنها، بحث‌های زیادی بین علمای ادبیات عرب شکل گرفته است. در این میان جمعی از نحّات هستند که برای این حروف، معنایی قائل هستند و یکی از آن معانی را تأکید می‌دانند؛ مانند جناب زرکشی که می‌گوید: «وَمَعْنَى كَوْنِهِ زَائِدًا أَنْ أَصْلَ الْمَعْنَى حَاصِلٌ بِدُونِهِ دُونَ التَّأَكِيدِ فَبُوجُودِهِ حَصَلَ فَائِدَةُ التَّأَكِيدِ وَالْوَاضِعُ الْحَكِيمُ لَا يَضَعُ الشَّيْءَ إِلَّا لِفَائِدَةٍ. وَسُئِلَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ عَنِ التَّوَكِيدِ بِالْحَرْفِ وَمَا مَعْنَاهُ إِذْ إِسْقَاطُ الْحَرْفِ لَا يُخِلُّ بِالْمَعْنَى؟ فَقَالَ: هَذَا يَعْرِفُهُ أَهْلُ الطَّبَاعِ إِذْ يَجِدُونَ أَنْفُسَهُمْ بِوُجُودِ الْحَرْفِ عَلَى مَعْنَى زَائِدٍ لَا يَجِدُونَهُ بِإِسْقَاطِ الْحَرْفِ ...» (الزرکشی، ۱۹۵۷، ق، ج ۳، ص ۷۴)

^{۱۲} فـ "الفتى" مستثنى من الضمير المجرور بالباء، والأرجح كونه تابعا له فى جرّه، (يترتب على هذا الأرجح حذف حرف الجر وبقاء الاسم الذى كان مجرورا به على جرّه فى غير الموضع القياسى) ويجوز كونه منصوبا على الاستثناء، و: "العلاء" بدل من الفتى بدل كل من كل؛ لأنهما لمُسمّى واحد، و: "إلا" الثانية مؤكدة.

^{۱۳} والرسيم والرمل ضربان من العدو والرمل لا يُغنى عن قوله إلا رسيمة فعطف بالواو وهما يغنيان عن قوله إلا عمله فلم يعطف إلا رسيمة. (همع الهوامع ۲/۲۶۵)

این بحث زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که از حروف زائده در قرآن بحث می‌شود. همانطور که جناب سیوطی می‌فرماید: «أَنْ يَجْتَنِبَ إِطْلَاقَ لَفْظِ الزَّائِدِ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّ الزَّائِدَ قَدْ يُفْهَمُ مِنْهُ أَنَّهُ لَا مَعْنَى لَهُ وَكِتَابُ اللَّهِ مُنْزَهٌ عَنِ ذَلِكَ وَلِذَا فَرَّ بَعْضُهُمْ إِلَى التَّعْبِيرِ بِدَلِّهِ بِالتَّأَكِيدِ وَالصَّلَةِ وَالْمُقْحَمِ.» (السيوطي، ۱۳۹۴ق، ج ۲، ص ۲۱۸)

همانطور که در مقدمه بیان شد، در این پژوهش صرفاً از حروف زائده بحث می‌کنیم و تحقیق درباره حروف معانی را به خواننده می‌سپاریم.^{۱۴}

۴/۲/۱ الباء

باء از پر استعمال ترین حروف در کلام عرب است. معنای غالبی باء، الصاق است ولی با دقت در استعمالات ظاهر می‌شود معانی دیگری نیز برای آن وجود دارد که قابل الحاق به معنای غالبی نیست. بنابراین لغت اهل حجاز، استعمال باء بر سر خبر ما مشبهه بلیس صحیح است (ما زیداً بمنطلق). بعضی از نحات (مانند أخفش) بعد از ایجاب نیز استعمال آن را جایز دانسته‌اند؛ همانطور که جناب زمخشری می‌گوید: «وزيادة الباء لتأكيد النفي والإيجاب في نحو: "ما زيد بقائم" وقالوا: "بحسبك درهم" و "كفى بالله"» (الزمخشری، ۵۱۵ ق، ص ۳۱۳)

مثال:

- وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدْكُرُونَ (حاقه، ۴۱ و ۴۲)
- باء بر سر کلمه قول برای تأکید آمده است.

۴/۲/۲ اللام

۴/۲/۲/۱ لام المجروره

یکی از معانی این لام، تأکید نفی است و بر سر خبر فعل های ناقصه «ما كان» یا «لم يكن» می‌آید.

اکثر نحات این لام را لام جحد می‌دانند چون ملازم با جحد (نفی) است؛ لکن شاید بهتر باشد به آن «لام نفی» بگوییم چون لام جحد، برای انکار چیزی است که به آن اطلاع داریم و نه مطلق انکار.

مانند:

- وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ (آل عمران، ۱۷۹)
- لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ (نساء، ۱۶۸)

۴/۲/۲/۲ لام المنصوبه

^{۱۴} الاشباه والنظائر، ج ۲، ص ۱۲

این لام برسر اسم *إِنَّ* داخل می‌شود، زمانی که بین *إِنَّ* و اسم آن، حشو باشد.
مثال:

- *وَإِنَّ مِنَ الْحَجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ* (بقره، ۷۴)
- *إِنَّ فِي الدَّارِ لَزَيْدًا*.

من ۴/۲/۳

گاهی «من» زائده برای تأکید عموم می‌آید؛ مانند: «ما جاءني من أحد أو من ديار»
نحات عمل آن را مختص به نکرات منفی یا نکرات مستفهم دانسته‌اند که این دو در آیه شریفه
«مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوُّتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» (ملک، ۱۳) جمع
شده‌اند.

أخفش، با استشهاد به آیه شریفه «وَيُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ» (بقره، ۲۷۱) اجازه زائده بودن «من»
را در ایجاب نیز داده است. (أخفش، ۱۴۱۱ ق، ص ۱۰۵)

لا ۴/۲/۴

کثیری از نحات که سیوطی، ابن سراج و ابن هشام نیز در این میان هستند، معتقدند «لا» افاده تأکید
می‌کند.

سیوطی می‌گوید «لا» افاده تأکید نفی می‌کند. (السیوطی، ۱۴۳۱ ق، ج ۳، ص ۱۴۴)
ابن سراج، «لا» را مانند ما در افاده تأکید می‌داند. (ابن سراج، ۱۴۳۱ ق، ج ۲، ص ۲۲)
ابن هشام بیان می‌کند «لا» زائده برای مجرد تقوت و تأکید کلام داخل در آن می‌شود. (ابن هشام،
۱۹۸۵ ق، ص ۳۲۷)

مثال:

- *لَوْلَا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ* (حدید، ۲۹)

ما ۴/۲/۵

أكثر نحات بیان کرده‌اند «ما» زمانی که زائده باشد، افاده تأکید می‌کند. (المبرد، ۱۴۳۱ ق، ج ۲، ص ۵۴)
ابن سراج بیان می‌کند که «ما» زمانی که در حال باشد، افاده نفی می‌کند و مانند «لیس» است در لغت
اهل حجاز اگر هم معنا با «لیس» باشد و در اینصورت تأکید لغو است. (ابن سراج، ۱۴۳۱ ق، ج ۲،
ص ۲۱۰)

در عبارت «لاسیما» نیز «ما» زائده و برای تأکید است.

گاهی اوقات «ما» بعد از حروف جر اضافه می‌شود (مانند فَبِمَ تُبَشِّرُونَ؛ حجر، ۵۴) که تفصیل آن را می‌توان در کتب ادبیات پیگیری کرد.

۴/۳ تأکید با جملات خاص

۴/۳/۱ جمله اعتراضیه

اعتراض که به آن حشو نیز گفته می‌شود، در اصطلاح به معنایی گفته می‌شود که در بین دو کلام متصل یا در بین یک کلام، به صورت جمله یا بیشتر از آن بیاید و محلی از اعراب نداشته باشد. (الجرجانی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۰)

جمله اعتراضیه، جمله ای است که بین دو چیز متلازم که شأن آن دو با یکدیگر آمدن است (مانند صله و موصول، مسند و مسند الیه، صفة و موصوف و ...) بیاید. این جمله، رابطه نزدیکی با اسلوب تأکید دارد؛ چراکه در آن متکلم، بخشی از کلام را می‌گوید و همانطور که مستمع منتظر شنیدن بخش دوم کلام است، جمله ی دیگری را ذکر می‌کند تا بخش اول کلام خود را از شک و امثال آن خالی کند و این، بسیار به تأکید نزدیک است.

جناب ابن جنی، در کتاب خصائص، بابتی را به جمله معترضه اختصاص داده است و بیان می‌کند: «اعلم أن هذا التقييل من هذا العلم كثير قد جاء في القرآن وفصيح الشعر ومنثور الكلام. وهو جار عند العرب مجرى التأكيد، فلذلك لا يشنع عليهم ولا يستنكر عندهم أن يعترض به بين الفعل وفاعله والمبتدأ وخبره وغير ذلك مما لا يجوز الفصل فيه» بغیره، إلا شاذاً أو متأولاً. (ابن جنی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۳۳۶)

ایشان به بیان مثال هایی می‌پردازد که یکی از آنها را ذکر می‌کنیم:

• فَلَا أَقْسِمُ بِمَوْعِدِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ (واقعه، ۷۵ الی ۷۷)

در این آیات شریفه، دو اعتراض وجود دارد:

۱. عبارت وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ که اعتراض بین قسم (فَلَا أَقْسِمُ بِمَوْعِدِ النُّجُومِ) و جواب قسم (إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ) است.

۲. عبارت لَوْ تَعْلَمُونَ که اعتراض بین موصوف (قَسَمٌ) و صفة (عَظِيمٌ) است.

این هشام بیان می‌کند که جمله معترضه، برای تقویت، تسدید یا تحسین کلام می‌آید و مواضع آنها

را بیان می‌کند و شرح می‌دهد. (ابن هشام، ۱۹۸۵ق، ص ۵۰۶)

قسم در قرآن کریم، روایات و کلام عرب، به کثرت یافت می‌شود و غرض از آن تأکید و نفی شک است. مشهور نحات اتفاق نظر دارند که منظور از قسم، تأکید است تا آنجا که می‌توان گفت قسم، همان تأکید است ولی برعکس آن صحیح نیست.

سیبویه بیان می‌کند: «اعلم أن القسم توكيدٌ لكلامك. فإذا حلفت على فعلٍ غير منفي لم يقع لزمته اللام. ولزمت اللام النون الخفيفة أو الثقيلة في آخر الكلمة. وذلك قولك: والله لأفعلن.» (سیبویه، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۱۰۴)

همچنین مرحوم رضی می‌فرماید: «لام الابتداء المفيدة للتأكيد، لا فرق بينها وبين «إن»، إلا من حيث العمل؛ و إنما أوجب القسم بهما لأنهما مفيدان للتأكيد الذي لأجله جاء القسم...» (رضی، ۱۳۹۵ق، ج ۴، ص ۳۰۸)

۵ نتیجه

بنابر تفصیلی که در بالا گفته شد، می‌توان اسلوب‌های تأکید در نحو را به سه دسته نقش‌های نحوی مفید تأکید، حروف زائده و جملات خاص تقسیم کرد که ذیل نقش‌های نحوی تابع لفظی و معنوی تأکید، تمیز، اشتغال، حال، مفعول مطلق، استثناء و ضمیر فصل مطرح می‌شود. در قسمت حروف زائده نیز می‌توان از باء، لام، من، لا و ما صحبت کرد. ذیل جملات خاص نیز از جمله اعتراضیه و قسم مطالبی مطرح شده‌است.

۶ منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم

^{۱۵} زمخشری در تعریف و بیان ارکان قسم می‌گوید: «جملة فعلية أو اسمية تؤكد بها جملة موجبة أو منفية نحو قولك: بالله، وأقسمت، وآليت، وعلم الله، ويعلم الله، ولعمرك، ولعمر أبيك، ولعمر الله، ويمين الله، وأيمن الله، وأيم الله، وأمانة الله، وعلى عهد الله لأفعلن أو لا أفعل، ومن شأن الجملتين أن تتترلا مترلة جملة واحدة كجملتي الشرط والجزاء، ويجوز حذف الثانية ها هنا عند الدلالة جواز ذلك ثمة. فالجملة المؤكد بها هي القسم، والمؤكدة هي القسم عليها، و الاسم الذي يلصق به القسم ليعظم به ويفخم هو المقسم به» (المفصل في علم العربية، ص ۳۴۴)

٢. ابن جنى، أبو الفتح عثمان، ١٤٣١ق، **الخصائص**، بيروت، الهيئة المصرية العامة للكتاب، الطبعة

الرابعة

٣. ابن حاجب، أبو عمرو جمال الدين، ١٤٠٩ق، **أمالي ابن الحاجب**، بيروت، دار الجيل - بيروت،

الطبعة الثانية

٤. ابن سراج، أبو بكر محمد بن السرى بن سهل النحوى، ١٤٣١ق، **الأصول فى النحو**، بيروت،

مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولى

٥. ابن قتيبه، أبو محمد عبد الله بن مسلم، ١٤٣١ق، **تأويل مشكل القرآن**، بيروت، دار الكتب العلميه،

الطبعة الاولى

٦. ابن مالك، جمال الدين أبو عبد الله محمد بن عبد الله، ١٤٠٢ق، **شرح الكافيه الشافيه**، مكه

المكرمه، جامعه أم القرى مركز البحث العلمى وإحياء التراث الإسلامى كلية الشريعة والدراسات

الإسلامية مكه المكرمه، الطبعة الاولى

٧. ابن منظور، محمد بن مكرم بن على، أبو الفضل، جمال الدين، ١٤١٤ق، **لسان العرب**، بيروت، دار

صادر، الطبعة الثالثه

٨. ابن هشام، عبد الله بن يوسف بن أحمد بن عبد الله ابن يوسف، أبو محمد، جمال الدين، ١٤٣١ق،

أوضح المسالك إلى ألفيه ابن مالك، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، الطبعة الاولى

٩. ابن هشام، عبد الله بن يوسف بن أحمد بن عبد الله ابن يوسف، أبو محمد، جمال الدين، ١٩٨٥ق،

مغنى اللبيب عن كتب الأعراب، دارالفكر، دمشق، الطبعة السادسة

١٠. الأخفش الاوسط، أبو الحسن المجاشعي بالولاء، ١٤١١ق، معانى القرآن للأخفش، مكتبه

الخانجي، القاهره، الطبعة الاولى

١١. التهانوي، محمد بن علي ابن القاضي محمد حامد بن محمد صابر الفاروقي الحنفي، ١٩٩٦ م،

كشاف اصطلاحات الفنون والعلوم، مكتبه لبنان ناشرون، بيروت، الطبعة الاولى

١٢. الجرجاني، علي بن محمد بن علي الزين الشريف، ١٤٠٣ق، كتاب التعريفات، دارالكتب

العلميه، بيروت، الطبعة الاولى

١٣. حسن، عباس، ١٤٣١ق، النحو الوافي، دارالمعارف، بيروت، الطبعة الخامسة عشره

١٤. الرازي، زين الدين أبو عبد الله محمد بن أبي بكر بن عبد القادر الحنفي، ١٤٢٠ق، مختار

الصحاح، المكتبه العصريه، بيروت، الطبعة الخامسة

١٥. الرضى، محمد بن الحسن، ١٣٩٥ق، شرح شافية ابن الحاجب، دار الكتب العلميه، بيروت،

الطبعه الاولى

١٦. الزركشى، أبو عبد الله بدر الدين محمد بن عبد الله بن بهادر، علوم القرآن وأصول التفسير، دار

إحياء الكتب العربيه عيسى البابى الحلبي وشركائه ثم صورته دار المعرفة، بيروت، لبنان - وبنفس

ترقيم الصفحات، بيروت، الطبعه الاولى

١٧. الزمخشري، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، ١٤٠٧ق، تفسير الزمخشري الكشاف عن

حقائق غوامض التنزيل، دار الكتاب العربى، بيروت، الطبعه الثالثه

١٨. الزمخشري، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، ٥١٥ق، المفصل فى صنعه الإعراب، مكتبه

الهلال، بيروت، الطبعه الاولى

١٩. السامرائى، فاضل صالح، ١٤٢٠ق، معانى النحو، دارالفكر للطباعه و النشر و التوزيع، أردن،

الطبعه الاولى

٢٠. سيبويه، عمرو بن عثمان بن قنبر الحارثى بالولاء، أبو بشر، ١٤٠٨ق، الكتاب، مكتبه الخانجى،

القاهره، الطبعه الثالثه

٢١. السيوطى، عبد الرحمن بن أبى بكر، ١٣٩٤ق، الاتقان فى علوم القرآن، الهيئة المصرية العامة

للكتاب، مصر، الطبعة الاولى

٢٢. السيوطى، عبد الرحمن بن أبى بكر، ١٤٣١ق، همع الهوامع فى شرح جمع الجوامع، المكتبة

التوفيقية، مصر، الطبعة الاولى

٢٣. عبد الحميد، محمد محى الدين، ١٤٢٦ق، التحفة السنية بشرح المقدمة الأجرومية، دارالكتاب،

بيروت، الطبعة الاولى

٢٤. الفيومى، أحمد بن محمد بن على، ١٤١٤ق، المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، المكتبة

العلمية، بيروت، الطبعة الاولى

٢٥. الكفوى، أيوب بن موسى الحسينى القرىمى، ١٠٩٤ق، الكليات، مؤسسه الرساله، بيروت، الطبعة

الاولى

٢٦. المبرد، محمد بن يزيد بن عبد الأكبر الشمالى الأزدي، أبو العباس، ١٤٣١ق، المقتضب، عالم

الكتب، بيروت، الطبعة الاولى